

سه شنبه ۶ آبان ۱۴۰۴
 وطن‌امروز | شماره ۴۴۴۸

ورزشی

گزارش

روزی که هیاهوی نایجای یامال او را بلعید

سقوط کودک معصوم



بارسلونا نه با گل‌ها شکست خورد، نه با تاکتیک، نه حتی با کمبود بازیکن. آنها مغلوب چیزی شدند که سال‌هاست در سایه ورزشگاه‌ها پرسه می‌زند؛ غرور زودرس. جوانی که تازه نامش سر زبان‌ها افتاده بود، تصور کرد جهان در مشت او است اما زمین سبز هیچ وقت با رویاهای نوجوانانه معامله نمی‌کند. این مسابقه برای لاهین یامال، نه صرفاً یک بازی، نه یک ال کلاسیکو، بلکه کلاس درس بود، البته درسی که شهرپاهش بسیار سنگین بود.

از آن طرف میدان، سه‌گانه رئال مادرید مثل سیل حرکت می‌کرد: امپایه، وینیسیوس، بلینگام؛ نه یک خط حمله، بلکه موجودی ۳ سر یا یک قلب واحد. وقتی این ۳ توپ نور را لمس می‌کردند، زمان برای مدافعان بارسا کندتر می‌گذشت، تنفس سخت‌تر و میدان کوچک‌تر. فلیک محروم از نیمکت بارسا، چیزی برای خرج کردن نداشت جز امید. مصدومان، مانند گودالی که هر روز عمیق‌تر می‌شود، امکان هر نوع تغییر بزرگ را گرفته بودند. پس او تیمی را به زمین فرستاد که بیش از آنکه جرأت حمله داشته باشد، مجبور بود ایستادگی کند. در سوی دیگر، ژایی آلونسو تیمی را به میدان آورد که نه از خاطرات گذشته، بلکه از خشم امروز نیرو می‌گرفت. شکست مقابل اتلتیکو و حرف و حدیث‌های چند هفته اخیر، به این رئال چهره‌ای جدی و تشنه داده بود.

بازی با شتابی دیوانه‌وار شروع شد. توپ نه در میانه میدان، بلکه در جریان سریع تبادل خط به خط جابه‌جا می‌شد. هوسین در نخستین لحظات همان اشتباهاتی را انجام داد که سرمربی‌ها نیمه‌شب برای جلوگیری از آن کابوس می‌بینند اما رئال هنوز تیغ را نکشیده بود. در یک سوی زمین، وینیسیوس و لاهین درگیر شدند؛ برخوردی که بیشتر شبیه تقابل جهان‌های متفاوت بود. یکی سالخورده در خشم، دیگری ناز‌نموده در غرور. داور نخست پنالتی را اعلام کرد اما وقتی تصاویر دوباره دیده شد، حقیقت عریان سر بیرون آورد؛ وینیسیوس خودش افتاده بود.

ورزشگاه لرزید. این لرزش فقط از فریاد نبود؛ از عطش انتقام بود، از زخمی که از سال گذشته باقی مانده بود.

لحظاتی بعد، ضربه‌ای از امپایه شبکه را لرزاند اما میلیمتری‌ترین خطی که فناوری می‌شناسد، آن را پس زد. بارسلونا زنده بود اما فقط زنده، نه چیزی بیشتر. این تیم با تکیه بر دی‌یونگ و پدری همچون فردی که روی طنابی بار یک میان ۲ آسمان‌خراش قدم می‌گذارد، هر لحظه ممکن بود سقوط کند.

سرانجام، در لحظه‌ای که سکون ورزشگاه فقط از جنس سکوت قبل از توفان بود، بلینگام توپ را نگه داشت، نگاه کرد و بدون نیاز به نمایش اضافه، امپایه را به مسیری هدایت کرد که تنها به یک نتیجه ختم می‌شد: گل. یک تمام‌کنندگی سرد و بی‌رحم. اما سرنژی با چند واکنش که اگر در بازی‌های خیابانی رقم می‌خورد مردم به شیشه مغازه‌ها می‌زدند و فریاد می‌کشیدند پایان چی بود»، بارسا را در بازی نگه داشت. حتی زمانی که زمین داشت از زیر پای‌شان می‌رفت.

نیمه دوم، اشتباه گولر فرصتی ساخت که بارسا مثل کسی که ناگهان از غرق شدن نجات پیدا کرده، نفسی تازه کند. فرمین توپ را گرفت و ضربه‌ای زد که نه محکم بود و نه زیبا اما هدفمند بود. بازی مساوی شد و برای لحظاتی، بارسا تصور کرد ممکن است سرنوشت را دوباره بنویسد.

ولی فوتبال مثل زندگی است؛ رحم ندارد. بلینگام دوباره ظاهر شد، این بار در میان سایه‌ها. باهوش، آرام و دقیق. او توپ را به قلب دفاع بارسا رساند و ضربه‌ای وارد شد که دیگر سرنی هم نمی‌توانست در برابر آن مقاومت کند. بارسلونا باز هم عقب افتاد.

در ادامه جتجال‌ها شروع شد. وینیسیوس وقتی عویض شد، مثل کودکی که اسباب‌بازی مورد علاقه‌اش را گرفته‌اند، غرش کرد. آلونسو نه نگه کرد، نه جواب داد. تنها دست‌هایش را در جیب فرو برد، گویی می‌دانست این توفان از خودش عبور خواهد کرد. لاهین اما... این شب برای او نه لحظه‌ای برای ساختن، بلکه برای دیدن بود. دیدن اینکه هیاهو جای فوتبال را نمی‌گیرد. پیش از بازی، استوری‌ها، شوخی‌ها، کنایه‌ها، نگاه‌های رو به دوربین... همه تصور کردند او آمده تالال کلاسیکو را تسخیر کند اما وقتی توپ می‌آمد، تصمیم‌هایش نه مثل ستاره، بلکه مثل تار کار بود. نه ام‌سا، نه حرکات بدون توپ، نه حتی جسارت به چالش کشیدن وینیسیوس.

لحظات پایانی. تلاش آخر. یک پاس دقیق به ژول کند. فرصتی که می‌توانست همه چیز را برگرداند اما این فوتبال است؛ جایی که لحظه‌ها قهرمان می‌سازند و کند این لحظه را کشت.

وقتی پدری کارت زرد دوم را گرفت و همچون اشباح قرمز از زمین بیرون رفت، پایان نه فقط روی تابلو، بلکه در چهره بازیکنان حک شد.

آن شب، بارسلونا نباخت؛ یامال باخت.

گاهی شکست یک تیم در آمار ثبت می‌شود اما شکست یک بازیکن... مستقیماً در حافظه‌اش حک می‌شود.

از این پس، هر بار یامال در آینه نگاه کند، این شب را خواهد دید؛ وقتی برای نخستین‌بار فهمید مشهور بودن هرگز برابر با بزرگ بودن نیست.



استقلال با عصای جادویی ستاره جدید خود روز به روز بهتر می‌شود

به‌سختی با آسانی

مشترک است: تو می‌دانی چه می‌کند اما باز هم نمی‌توانی مهارش کنی و این، نشانه بازیکنی است که بازار حرکتش را خودش انتخاب می‌کند، نه بازیکنی که مجبور است به توپ واکنش نشان دهد.

■ **جایگاه آسانی در استقلال جدید**

امروز استقلال تیمی است که اگر عقب بیفتد، راه بازگشت دارد. اگر جلو بیفتد، راه کنترل جریان بازی را بلد است.

این تغییر، بیش از هر چیز از اعتماد به نقاط کانونی ناشی می‌شود. آسانی یکی از این نقاط است. او نه ستاره‌ای است که با فریاد خودش را تحمیل کند، نه بازیکنی که به هر توپ شتاب‌زده واکنش نشان دهد. بازی‌اش با طمأنینه و اطمینان نفس می‌کشد. چنین بازیکن‌هایی بازی را آرام‌تر از دیگران می‌بینند و فوتبال جای کسانی است که «دید» دارند.

اگر بخوایم استقلال امروز را در یک جمله خلاصه کنیم، باید گفت: این تیم دوباره خودش را پیدا کرده و اگر بخوایم نقش آسانی را تعریف کنیم؛ او نه فقط گل زده؛ مسیر را ترسیم کرده است.

در هفته‌های آینده، نام او نه فقط در جدول گلزنان، بلکه در ذهن مدافعان، مربیان رقیب و تحلیلگران، به‌عنوان تهدیدی ثابت باقی خواهد ماند. استقلال حالا تیمی است که ریتم دارد.

ریتم یعنی کنترل. کنترل یعنی قدرت و قدرت، وقتی پایدار شود، تبدیل می‌شود به ترسناک‌ترین شکل برتری. آسانی در این نقطه، نه ستاره‌ای فصلی، بلکه یک فرآیند است.

در همان مسابقه، آسانی گل ساخت؛ دوباره همان حرکت شناخته‌شده: استارت به داخل، شوت یا پاس تصمیم‌محور. از آن نقطه به بعد، هر مسابقه استقلال شبیه فصل جدید فصلنامه‌ای شد که هر فصلش کلمه کلیدی داشت:

- مقابل مس رفسنجان: بقا در نظم
- مقابل الوحдат: استفاده از فرصت
- مقابل فجرسپاسی: تسلط کامل و قاطعیت

۳ بازی، ۳ پیروزی، ۶ گل زده، صفر گل خورده.

و در هر ۳ بازی: یک گل آسانی.

اما فراتر از آمار، تأثیری که او روی ریتم بازی گذاشته قابل لمس است. دفاع‌ها مجبورند ترتیبی برای بستن مسیر شوت بگذارند، هافبک‌ها باید دائم سایه‌اش را چک کنند. این یعنی آسانی حالا نه یک بازیکن که وزنه تاکتیکی است، ■ **پنالتی دوم؛ لحظه‌ای که شخصیت بازیکن آشکار شد** در بازی با فجر، آسانی می‌توانست دبل کند. می‌توانست در جدول گلزنان بالا برود اما پنالتی دوم را به هم‌تیمی‌اش سپرد تا وی نخستین گل این فصل خود را به ثمر برساند. شاید برای برخی، این حرکت ساده باشد اما در تیمی که هفته‌ها زیر فشار بوده، تقسیم اعتماد یکی از ستون‌های روانی پیروزی است.

بازیکنی که می‌داند می‌تواند گل بزند اما ترجیح می‌دهد «تیم» گل بزند، خود را از سطح بازیکن موثر به سطح رهبر تیم در زمین منتقل می‌کند.

■ **مقایسه بزرگ؛ او شبیه چه کسی است؟**

وقتی آسانی توپ را از جناح راست می‌گیرد و با گام‌های کوتاه به داخل می‌زند، بسیاری یاد آرین روبن می‌افتند. نه اینکه آسانی روبن باشد، بلکه آن مدل تهدید تاکتیکی

زمان می‌خواهد.

در نخستین بازی برابر ذوب‌آهن، ورود او از نیمه دوم تأثیر بزرگی نداشت. نه اینکه نمی‌خواست، بلکه تیم هنوز شکل نداشت. بازی دوم در خوزستان هم همین تصویر را تکرار کرد: تلاش بدون نتیجه. در سومین نمایش، آن کابوس ۷-۱ مقابل الوصل، آسانی در ترکیب اصلی بود اما آن روز اصلاً روز قضاوت فرد نبود؛ کل ساختار تیم فروریخت اما همین بازی، مسیر را مشخص کرد: برای دیده شدن، باید ابتدا تیم زنده شود.

جمله‌ای قدیمی در فوتبال هست:

بعضی بازیکن‌ها فقط وقتی دیده می‌شوند که تیم آماده است اما بعضی بازیکن‌ها تیم را آماده می‌کنند.

آسانی از نوع دوم نبود اما می‌خواست به آن تبدیل شود.

■ **لحظه گرگ‌شایی؛ شلیک اول و دروازه رهایی**

در مسابقه برابر پیکان، استقلال دیگر پشت دیوار فشار ایستاده بود؛ صدا‌های اعتراض، موج نگرانی، نگاه‌های مشکوک به نیمکت. در چنان روزی، یک حرکت ساده اما دقیق، آسانی را از وضعیت «بازیکن تازه‌وارد» به «نقطه اتکا» منتقل کرد.

دریبل در عرض، شوت با پای چپ، گل اول. حرکتی که در ظاهر تکراری است اما تنها بازیکنی می‌تواند آن را هر بار تکرار کند که ایمان به ضربه خود دارد. نیمه دوم، پنالتی را خودش زد و دبل کرد. آن مسابقه، آسانی را از نیاز به اثبات، وارد حوزه تسلط بر زمین کرد.

■ **مسیر ساختن فرم؛ استقلال روی ریل**

استقلال بعد از تلاطم‌های هفته‌های ابتدایی، از مصاف با چادرملو به بعد دیگر تیمی بود با ساختار.

گزارش میدانی «وطن امروز» از ورزشگاه پارس که گزینۀ برگزاری داریی پایتخت است

پردردسر

برگزار شود، به نیروی امنیتی بیشتری نیاز است. از آنجا که شیرازی‌ها سابقه برگزاری چنین دیدار بزرگ و مهمی را ندارند، بدون ریسک کنترل امنیت و نظم ورزشگاه برای آنها سخت‌تر هم خواهد شد. شیراز با مردمی خونگرم و میهمان‌نواز باید تجربه برگزاری دیدار بزرگ را هم داشته باشد اگر نه ورزشگاهی بهره‌بردارای راضی باشد، نه خبرنگار و نه مسؤول (!) می‌تواند موجب رفتن آبروی همان‌هایی شود که مدعی برگزاری بدون نقص چنین دیدار مهمی هستند. همه چیز تنها به ساخت یک ورزشگاه بزرگ و سروپشیده نیست، مهم این است که وقتی ساخته شد چگونه از آن استفاده می‌شود. اگر نه استادیوم هر شهری می‌تواند میزبان داریی پایتخت شود و مسؤولانش مدعی شوند می‌توانند بدون هیچ مشکلی برگزارش کنند.

ورزشگاه به جای خبرنگار از خردسال گرفته تا پیرمرد حضور دارد و هیچ برخوردی هم نمی‌شود، چگونه می‌توان انتظار داشت داریی که هر ۲ تیم هواداران پرشماری دارند و از هر شهری ممکن است خودشان را به شیراز بفرستند، از امنیت و نظم



خبری شود؟

به نظر می‌رسد مسؤولان سازمان لیگ خود واقف به مشکلات بر تعداد ورزشگاه پارس هستند اما شاید استادیوم بزرگ دیگری در دسترس‌شان نباشد که جایگزین کنند. به هر حال اگر قرار است داریی، ۱۴ آذر در این ورزشگاه

هم میزبان نبوده، بسیاری عجیب است. ورزشگاهی که راه ورود و خروجش ۲ پای سالم می‌خواهد تا چند کیلومتر پیاده‌روی شود و است و کم‌امکانات. از مسیر راهی جز طی کردن آن هم نیست. باید به شیرازی‌ها دستمیز یاد گفت که اتفاقا

این مسافت طولانی را می‌روند و می‌آیند. اما این ایرادات زمانی اهمیت دوچندان پیدا می‌کند که این ورزشگاه گزینه اصلی برگزاری داریی پایتخت است.

زمانی که مسؤولان برگزارکننده توان برقراری نظم در یک بازی مثل فجر - استقلال را ندارند و در میکسدزون



زهره فلاح‌زاده

خبرنگاران طی می‌کنند تا به جایگاه خود برسند و واقعا باید هفت‌خان رستم را رد کنند تا نیود حتی یک لامپ در تاریکی مطلق میکسدزون که آنقدر شلوغ می‌شود و پرسر و صدا که مصاحبه با بازیکنان را غیرممکن می‌کند، از گله‌مندی هواداران پرشماری که بلیت وی‌آی‌پی خریده بودند اما صندلی‌شان را معلوم نیست به چه کسانی اجاره داده بودند تا ناراضی بودن‌شان از سروس‌های بهداشتی که از ورزشگاه تازه‌ساختی که هنوز به اندازه انگشتان یک دست

با بیانیه پرسپولیس رسمی شد؛ پایان دوره وحید و آغاز راه اوسمار

ریست سرخ



عبارتی که به گوش بی‌طرف‌ها شاید عادی بود اما برای اهل فوتبال حکم نقطه گذاشتن سر سطر داشت. باشگاه سرانجام بیانیه‌ای نوشت که در آن بیش از آنکه توضیح بدهد، خداحافظی کرد. کلماتی پر از تشکر، احترام و آرزوی موفقیت اما همه آنها فقط یک معنا داشت:

کتاب ورق خورد و فصل تازه آغاز شد.

در بیانیه آمده بود این تصمیم بخشی از برنامه توسعه فنی است. این جمله، برای مخاطب عادی ممکن است شعاری اداری باشد اما برای آنهایی که در فوتبال زندگی کرده‌اند، نشانه تغییر لحن رختکن است. یعنی قرار نیست تیم فقط نتیجه بگیرد؛ قرار است شیوه بازی، مدل تمرین، ساختار کادر، سیستم مشاهده بازیکن و حتی نحوه تعریف «روی فرم بودن» تغییر کند.

دیگر به میان آمد: اوسمار ویرا. مردی که قبلاً در همین تیم،

در همین تونل‌ها، در همین رختکن‌ها قدم زده بود، این بار قرار است مانند آن نیم‌فصل درخشان، باز در جایگاه سرمربیگری بنشینند، جایگاهی که مسؤولیتش نه تمرین دادن، بلکه ساختن ستون‌های فنی تازه است.

در این میان، وحید هاشمیان تلاشی کرد بماند. ایستاد. تمرین داد. با وجود زمزمه‌ها، کنار نکشید. روی نیمکت برابر ذوب‌آهن نشست و تیمش پیروز شد. شاید آن روز، اگر فقط نتیجه ملاک بود، می‌توانست داستان عوض شود اما داستان فوتبال همیشه فقط درباره نتیجه‌ها نیست. گاهی نتیجه فقط آخرین پرده از نمایشی است که ماه‌ها پیش نوشته شده. پس از بازی، محمدانصاری با پیلמי آرام و محترمانه، پایان را اعلام کرد. پایان نه با جنگ، نه با تلخی مستقیم، بلکه با

و اکنون نوبت نقطه اتصال این دوران است: کریم باقری. او مردی است که در سال‌های اخیر نقش پل را داشته؛ پل میان تیمی که روزهای اوج را دیده و تیمی که اکنون باید دوباره حشمت را پیدا کند. تمرین‌ها زیر نظر او شروع می‌شود و ایسن یعنی انتقال آرام به دوره اوسمار، بدون شکستن استخوان‌های رختکن.

قرار است اوسمار چهارشنبه وارد تهران شود. این ورود فقط یک پرواز نیست؛ ورود فلسفه‌ای است که ۲ سال پیش از همان حاشیه زمین بروز یافت. پرس‌های منظم، خط پیشروی بجا، ساخت موقعیت نه با تک‌حرت، بلکه با ساختار. چیزی که پرسپولیس این فصل کم داشت.

از کادر وحید، تنها خانباب و کریم باقی خواهند ماند. این هم معنایی روشن دارد: نگاه تحلیل، داده‌محور، پردازش و آنالیز، عنصر مشترک میان دوره گذشته و آینده خواهد بود. انتقال بدون قطع جریان، همان چیزی که تیم‌های بزرگ جهان در

تغییر نسل‌ها به آن متکی‌اند.

اما سوال اصلی این است: هوادار چه می‌خواهد؟ هوادار نه بیانیه می‌خواند، نه ساختار فنی را رووی کاغذ دنبال می‌کند. هوادار می‌خواهد وقتی تیم عقب افتاد، امید داشته باشد. می‌خواهد وقتی توپ به گوشه زمین می‌رود، ببیند تیم نقشه دارد. می‌خواهد حس کند مربی چشم‌هایش به زمین است نه حاشیه.

حالا، راه پرسپولیس دقیقاً همین است:

بازگشت به هویت.

این روزها، سکوت جای هیاهو را گرفته و سکوت همیشه از کلمات قوی‌تر است. در این سکوت، یک جمله بی‌صدا شنیده می‌شود:

این فقط تغییر یک نفر نبود؛ تغییر مسیر بود.